

بروزترین و برترین  
سایت کنکوری کشور

[WWW.KONKUR.INFO](http://WWW.KONKUR.INFO)

**K**onkur  
**.info**

<https://konkur.info>

نوع شناسی چالش های جدید غرب (Typology of Challenges)

- ❖ چالش های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی
- ❖ چالش های منطقه ای و فرامنطقه ای
- ❖ چالش های مقطعی (دوره ای) و مستمر (دائم)
- ❖ چالش های خرد و کلان
- ❖ چالش های درون فرهنگی و بین فرهنگی
- ❖ چالش های ذاتی و عارضی
- ❖ چالش های معرفتی و علمی
- ❖ چالش های معنوی و دنیوی

توضیح:

چالش های ذاتی؛ به چالش هایی گفته می شوند که ریشه در عقاید و ارزش های درونی یک جهان اجتماعی دارد.

چالش های عارضی: به چالش هایی گفته می شوند که تحت تأثیر عوامل خارجی پدید می آیند.

نکته: چالش های جدید در جهان غرب، در اغلب موارد، چند وجهی هستند (چند صورت یا چند نمود دارند). مثال: چالش فقر و غنا، چالشی است که همزمان، صورت ها و نمودهای مختلفی دارد. بدین ترتیب که این چالش، چالشی است که دارای نمودهای اقتصادی، اجتماعی، کلان، ذاتی، و... است.

چالش فقر و غنا: (The Challenge of Poverty and Wealth) بعنوان نخستین پیامد لیبرالیسم اولیه

لیبرالیسم اولیه: (لیبرالیسم قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی)

ویژگی ها و پیامدها:

✓ در هم ریختن و از میان بردن روابط اجتماعی ارباب - رعیتی (فئودالیسم) و اعطای آزادی به کشاورزان (آزادی معطوف به بردگی جدید) (لیبرالیسم اولیه: کشاورزان را از بردگی برای اربابان (اربابان زمین دار یا همان فئودال ها) رها کرد، به آنها اجازه داد مهاجرت کنند و درباره شیوه زندگی خود، تصمیم بگیرند.

✓ از میان برداشتن موانع پیشین مانند غیرقابل فروش بودن زمین برای صاحبان ثروت و اعطای آزادی به اربابان زمین دار (فئودال ها) (در این فرایند، اربابان قدیم یا همان اربابان زمین دار به اربابان جدید یا همان سرمایه داران صاحب صنعت، تبدیل شدند.

✓ بهره‌کشی اقتصادی آزادانه سرمایه داران از کارگران و حتی کودکان اقشار تهیدست. ( در این فرایند، کارگران و حتی کودکان سرمایه وجود خود را (توانایی کار کردن خود را) به صاحبان ثروت و صنعت (سرمایه داران) می‌فروختند.

✓ تداوم روند فقر و بیچارگی اقشار فرودست و تغییر شکل بردگی آنان از رعیتی به کارگری (اقشار تهیدست و فقیر هر چند از قید و بند اربابان قبلی (فئودال ها یا اربابان زمین دار) خود رها شده بوده و به شهرها مهاجرت کرده بودند اما در شرایط جدید نیز برای گذران زندگی خود چاره ای جز کارگری یا همان بردگی جدید برای اربابان جدید (سرمایه داران یا اربابان صاحب صنعت) نداشتند). (اقشار فقیر از بردگی قدیم (بردگی در قالب رعیت برای فئودال) به بردگی جدید (بردگی در قالب کارگری برای سرمایه دار) تغییر یافتند.

✓ باور به اقتصاد بازار آزاد و عدم مداخله دولت در اقتصاد (لیبرالیسم اولیه رویکردی فردی و اقتصادی داشت و به حمایت از فقرا هیچ باوری نداشت. حتی حمایت دولت از فقرا در حد رفع نیازهای ضروری را بر نمی‌تابید).

### تئوری بنیادی نظریه پردازان لیبرال :

نظریه پردازان لیبرال : آزادی صاحبان سرمایه (سرمایه داران) را ضامن پیشرفت جامعه می‌دانستند و مخالف هر نوع مداخله دولت در اقتصاد بودند. آنان حتی کمک به مستمندان را بیهوده می‌دانستند. در این راستا، در انگلستان که در انقلاب صنعتی، پیشگام بود، وضعیت نوانخانه‌ها به گونه ای بود که فقرا، مرگ را بر زندگی، ترجیح می‌دادند.

نمونه هایی از نظریه پردازان لیبرال :

نظریه توماس مالتوس (جمعیت شناس انگلیسی): (عدم مداخله دولت و بقای اصلح)

کسانی که در فقر متولد می‌شوند، حق حیات (زندگی) ندارند. انسانی که در دنیای از قبل تملک شده به دنیا می‌آید. اگر نتواند قدرت خود را از والدینش دریافت کند یا اگر جامعه خواهان کار او نباشد. هیچ حقی برای دریافت کمترین غذا یا چون و چرا درباره مقام و موقعیت خود ندارد. بر سر سفره گسترده طبیعت، جایی برای او نیست. طبیعت حکم به رفتن او می‌دهد و این حکم را اجرا می‌کند.

( مالتوس به اصل عدم مداخله و بقای اصلح باور داشت به این معنی که هر کس در این دنیا فاقد قدرت و توانایی لازم باشد (توانایی و تخصصی که به درد جامعه بخورد) جایی برای او در این جهان وجود ندارد. حمایت از چنین انسانهای ضعیفی از سوی دولت، نهایتاً به ضرر بقاء و پیشرفت جامعه تمام می‌شود. چرا که این انسانهای ضعیف و ناکارآمد منابع جامعه را تلف خواهند کرد و باری روی دوش جامعه و نخبگان اقتصادی و اجتماعی خواهند بود.

نظریه دیوید ریکاردو (اقتصاددان انگلیسی): (عدم مداخله دولت و بقای اصلح)

پیشرفت کشور زمانی به بهترین وجه، تأمین می‌شود که، حکومتگران در اقتصاد هیچگونه مداخله نکرده و اجازه دهند تا سرمایه، پرسودترین راه خود را دنبال کند. کالاها قیمت مناسب خود را داشته باشند. استعداد و تلاش به پاداش طبیعی خود برسد و بلاهت (انسان های ابله) و حماقت (انسان های احمق) نیز مجازات طبیعی خود را ببینند. (عدم حمایت دولت از افراد ابله و احمق که از این جهان رفع زحمت کنند).

ریکار دو، حتی، افزایش دستمزد کارگران و رفاه آنان را موجب افزایش تولید مثل آنها و مشکلات بعدی می داند.

نکته : حاکمیت لیبرالیسم اقتصادی در غرب موجب شد که دولتمردان انگلیسی از جمله لُرد جان راسل (پدر بزرگ برتراند راسل، فیلسوف مشهور) از هر اقدامی برای مقابله با قحطی در ایرلند خودداری کند. این قحطی موجب مرگ و مهاجرت یک و نیم میلیون نفر شد.

نکته : چارلز دیکنز در رمان الیور توئیست، نوانخانه ها و فیلسوفانی را که مدافع آنها بودند، به سخره گرفت.

**مهمترین پیامد منفی لیبرالیسم برای غرب :** (پیدایش چالش فقر و غنا بعنوان نخستین چالش جدید در غرب)

(لیبرالیسم اولیه با تکیه بر شعار آزادی و بویژه آزادی اقتصادی، راه استثمار را برای صاحبان ثروت باز کرد و عدالت را نادیده گرفت. بدین ترتیب نخستین چالش که چالش فقر و غناست، در کشورهای غربی شکل گرفت).

**نقد لیبرالیسم اولیه (بواسطه بسط و بازتعریف مفهوم آزادی)**

برخی از اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی در غرب: بواسطه بسط و بازتعریف مفهوم آزادی؛ آزادی مثبت و آزادی منفی) به نقد لیبرالیسم پرداخته اند.

آیزایا برلین (Isaiah Berlin)، فیلسوف سیاسی بریتانیایی؛ به دو نوع آزادی اشاره می کند.

الف) آزادی منفی: (آزادی سلبی): (negative Liberty) :

آزاد و رها شدن انسان ها از محدودیت های قانونی و دولتی است که دست و پا گیر و تبعیض آمیز هستند (آزادی منفی، مشروط به سلب یا برانداختن قوانین دست و پاگیر و تبعیض دولتی است).

ب) آزادی مثبت: (آزادی ایجابی): (positive liberty) :

آزاد و رها شدن انسانها از فقر و محرومیت های اقتصادی و اجتماعی است که اجازه نمی دهند آنها از آزادی های فردی و حقوق شهروندی قانونی و مجاز خود در جامعه استفاده کنند. (آزادی مثبت یا ایجابی، مشروط به مجاب کردن دولت به تصویب قوانین تازه ای است که اقشار محروم تر را توانمند سازد. تا بدین وسیله آنها بتوانند ضمن شکوفا ساختن استعداد های خود، از حقوق و آزادی های قانونی و مجاز خود در جامعه به گونه ای بهینه استفاده کنند).

آزادی مثبت: از طریق تصویب قوانین حمایتی از جانب دولت بدست می آید. قوانینی که موجب ارتقاء سطح زندگی (افزایش درآمد، تحصیلات و ..) اقشار محروم جامعه می شود و اقشار محروم ضمن افزایش توانمندی فکری و مالی خود، از آزادی ها و حقوق قانونی خود در جامعه اطلاع یافته و از آن بهره مند شوند.

بنابراین می تون گفت : آزادی مثبت، آزادی برای استفاده از آزادی های موجود و قانونی است و آزادی منفی ، آزادی از موانع قانونی برای افزایش دامنه آزادی های موجود است.

آزادی مثبت، مقدم بر آزادی منفی است و بعنوان پیش شرط آزادی منفی محسوب می شود. (یک فرد می بایست فرصت و امکانات لازم برای شکوفا ساختن استعداد های خود را داشته باشد تا در مراحل بعد بعنوان یک فرد آگاه و مسئول دغدغه آزادی های منفی داشته باشد).

مثال : فردی را در نظر بگیرید که بدلیل فقر و محرومیت، تحصیلات چندانی ندارد و تمام وقت خود را صرف معاش خانواده خود می کند. این فرد، چگونه می تواند از مزایای آزادی های فردی و حقوق شهروندی خود در جامعه ، مانند آزادی بیان، آزادی تجمع و ... استفاده کند. این فرد اولاً از این آزادی ها چیزی سردر نمی آورد و با حقوق اساسی خود در جامعه آشنا نیست. در ثانی در صورت آشنایی با آزادی ها و حقوق شهروندی خود، فرصتی برای استفاده از آنها ندارد. بنابراین، اینگونه افراد در گام اول می بایست زیر چتر حمایت دولت در بیابند..استعداد ها و توانایی های خود را شکوفا کنند. از آزادی های فردی و حقوق شهروندی موجود خود، آگاهانه استفاده کنند تا بعد از آن بتوانند، دغدغه آزادی های منفی داشته باشند.

نقد آیزایا برلین به لیبرالیسم اولیه در غرب این است که در این لیبرالیسم، آزادی مثبت، مورد غفلت واقع شده است.

### شکل گیری بلوک شرق و غرب:

برخی از اندیشمندان اروپایی برای حل مشکل فقر و غنا، نظریه هایی ارائه دادند. (نظریه هایی که در چارچوب آرمان ها و ارزش های جدید غرب می خواهند به حل چالش فقر و غنا بپردازند).

بعنوان نمونه : کارل مارکس (فیلسوف و جامعه شناس آلمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم)، لیبرالیسم اقتصادی را نقد کرد. از نظر مارکس، حل چالش های جامعه سرمایه داری و لیبرال، فقط با یک انقلاب ممکن بود.

مارکسیسم : دیدگاه هایی که منطبق و پای بند به اندیشه های سیاسی مارکس، هستند، مارکسیسم می نامند.

(جامعه آلمانی مارکس، از فردگرایی لیبرالیستی و اقتصاد سرمایه داری عبور می کرد، مالکیت خصوصی را از بین می برد و صورتی سوسیالیستی و کمونیستی پیدا می کرد.

مارکس سوسیالیسم را مرحله ای انتقالی برای کمونیسم می دانست. سوسیالیسم و کمونیسم در مقابل فردگرایی لیبرال، دو رویکرد جامعه گرا هستند. سوسیالیسم به مالکیت خصوصی معتقد است ولس برخلاف سرمایه داری آنرا مطلق نمی داند. ولی کمونیسم به مالکیت خصوصی اعتقادی ندارد).

### شکل گیری جریانات چپ و راست در جهان

جریان چپ : منتقدان و مخالفان نظریه های لیبرالیستی و نظام سرمایه داری را جریان چپ می نامیدند که احزاب سوسیالیستی و کمونیستی را تشکیل می دادند. در این میان حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۱۷ میلادی توانست قدرت را در روسیه بدست گیرد.

جریان راست : طرفداران نظریه های لیبرالستی و نظام سرمایه داری را جریان راست می نامیدند.

وجه تسمیه جریانات چپ و راست:

بعد از انقلاب فرانسه، طرفداران نظریه های لیبرالیستی در طرف راست و منتقدان این نظریه در طرف چپ مجلس فرانسه قرار می گرفتند و به همین سبب آنها را با عنوان دو جریان چپ و راست می شناختند.

## شکل گیری بلوک شرق و غرب در جهان ( در دوران جنگ سرد)

بلوک شرق : (کشورهای سوسیالیستی) : همان جریان چپ یا مخالفان سرمایه داری و لیبرالیسم بودند که شامل: شوروی سابق، کشورهای اروپای شرقی و چین بود. بلوک شرق یا جوامع سوسیالیستی با انتقاد از لیبرالیسم اولیه، عدالت اجتماعی و توزیع مناسب ثروت را شعار خود قرار می دادند.

بلوک غرب : (کشورهای سرمایه داری) : همان جریان راست یا طرفداران سرمایه داری و لیبرالیسم بودند که شامل : آمریکا و اروپای غربی بود.

### ویژگی های چالش بلوک شرق و غرب :

✓ این چالش، در سراسر قرن بیستم، تا زمان فروپاشی بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ میلادی ادامه یافت. بنابراین چالشی مقطعی بود. (این چالش هر چند بعنوان چالشی ذاتی و درون فرهنگی از درون باورها و ارزش های بنیادین غرب بر می خیزد. اما از آنجائیکه این چالش دارای مقطع زمانی مشخصی بوده، نقطه پایان داشته و بلوک های شرق و غرب بعد از فروپاشی شوروی از موضوعیت افتاده اند. چالش مقطعی محسوب می شود).

✓ این چالش، چالشی منطقه ای نبود، بلکه چالشی جهانی (فرامنطقه ای) و کلان بود. بلوک شرق و غرب، با دو اقتصاد و سیاست متفاوت، جهان را به دو قطب اصلی تقسیم کرده بود و آمریکا و شوروی بعنوان دو ابر قدرت در مرکز این دو قطب قرار داشتند. (آمریکا در مرکز قطب یا بلوک غرب و شوروی در مرکز قطب یا بلوک شرق).

✓ این دو قطب (بلوک شرق و غرب). به فرهنگ واحدی تعلق داشتند (هرچند از نظر سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی در دو بخش متمایز و جدا قرار می گرفتند). یعنی هر دو قطب درون فرهنگ سکولار غرب قرار داشتند. بنابراین چالش میان آنها، درون فرهنگی و ذاتی بود.

مصادقی از درون فرهنگی و ذاتی بودن چالش بلوک شرق و غرب: رویکرد مارکس نسبت به جهان، رویکردی سکولار بود و در چارچوب همان بنیان های فرهنگ غرب به حل چالش های جامعه خود می پرداخت. بنابراین چالش بلوک شرق و غرب، از نوع چالش هایی بود که درون یک فرهنگ و تمدن پدید می آید و نه از نوع چالش هایی که بین فرهنگ های مختلف، شکل می گیرد.



بروزترین و برترین  
سایت کنکوری کشور

[WWW.KONKUR.INFO](http://WWW.KONKUR.INFO)

**K**onkur  
**.info**

<https://konkur.info>